

دکتر علیرضا کریمی
دانشیار دانشگاه تبریز
Alireza_karimi_46@yahoo.com
بیژن پروان
دانشجوی دکترا دانشگاه تبریز
bParvan@yahoo.com

نقش تشیع در تعیین روابط سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی

چکیده

گسترش فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان با تسلط آل بویه بر بغداد مرکز خلافت عباسی رونق گرفت و سقوط آل بویه نیز مانع ادامه این روند نشد. هم‌زمان با حاکمیت سلجوقیان و تکاپوهای خوارزمشاهیان این فرآیند شتاب گرفت. به نظر می‌رسد روند رو به رشد کشمکش‌های سیاسی - نظامی پس از سقوط غزنویان میان سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان با خلافت عباسی، زمینه‌های بسیار مناسبی را برای رشد فعالیت‌های همه‌جانبه شیعیان در این محدوده زمانی فراهم ساخته است.

استقرار مدارس دینی، نگارش آثار متعدد در زمینه فقه و تفسیر، ظهور اندیشمندان شیعی، حضور شیعیان در دیوانسالاری ترکان، حتی در مقام وزارت و توجه ویژه سلاطین ترک و خلافت عباسی به نقش و جایگاه شیعیان در تعیین معادلات سیاسی در آن مقطع زمانی، از نکات مورد بررسی و یافته‌های این مقاله است.

فرق مختلف شیعه در روابط متقابل خوارزمشاهیان و خلافت عباسی نقش موثری را ایفاء می‌کنند. این موضوع، به دلایل متعدد در دوره‌ی رویارویی سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی الناصر از اهمیت زیادی برخوردار می‌شود. صرف نظر از شیعیان اسماعیلی که در کنار خلافت و در برابر خوارزمشاهیان قرار می‌گیرند، سایر شیعیان در هردو طرف دارای نقش تعیین‌کننده‌ای هستند.

کلید واژه‌ها: سلجوقیان، خوارزمشاهیان، عباسیان، الناصر، شیعیان، اسماعیلیه

مقدمه

خلافت 524 ساله‌ی عباسی در این عمر طولانی با فراز و نشیب‌های متعددی روبرو بوده است. سلطه‌ی عناصر ترک در عصر معتصم و رقابت عناصر عرب و ایرانی در رقابت میان فرزندان هارون، یعنی امین و مامون بر سر جانشینی و مسائلی از این قبیل؛ حاکمیت به ظاهر نرم و آرام آنان را دستخوش نامالایماتی ساخت، اما هیچیک از این وقایع آن چنان که تسلط شیعیان آل بویه، توسط احمد معزالدوله بر بغداد پایه‌های این حکومت عربی را سست کرد؛ آن را به لرزه نینداخت و دچار سر درگمی نکرد. تقابل عناصر عرب و ایرانی با تفکرات متفاوت مذهبی از این زمان وضوح بیشتری یافت. گسترش فرهنگ، هنر و اندیشه‌ی ایرانی و شیعی شتاب گرفت و در دوره‌ی حکومت ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی نیز به عنوان یک عامل تعیین کننده در معادلات سیاسی-اجتماعی ایفای نقش کرد.

کتاب ارزشمند نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تالیف ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی و نیز کتاب تبصره العوام فی معرفت مقامات الانام، تالیف سید مرتضی بن داعی حسنی رازی دواثر مهمی هستند که در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی، اطلاعات منحصر به فردی در خصوص پراکندگی جغرافیایی و فعالیت‌های شیعیان در اختیار ما می‌گذارند. منابع متعدد دیگری چون سیاستنامه خواجه نظام الملک، راحه الصدور راوندی، آثارالباقیه بیرونی، ترجمه تاریخ یمینی جرفاذقانی، جهانگشای جوینی، جامع التواریخ همدانی، التوسل الی الترسل بغدادی، الکامل ابن اثیر و تاریخ فخری از ابن طباطبای، نیز اطلاعات مفیدی در اختیار ما قرار می‌دهند. ما در این مقاله با استفاده از منابع دست اول، سعی داریم به بررسی نقش شیعیان در دوره‌ی خوارزمشاهی بپردازیم.

نقش تشیع در تعیین روابط سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی

اوضاع عمومی شیعیان و فعالیت‌های آنان در قرون 5 و 6 هجری و بخش زیادی از دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی به لحاظ زمانی مشترک است و فقط حوزه‌ی جغرافیایی آنان متفاوت بوده است، از این رو شناخت وضعیت شیعیان و نقش و جایگاه آنان در دوره خوارزمشاهی ارتباط مستقیمی با شناخت آن در دوره سلجوقی دارد و مستلزم بازگشت به دوره‌ی قبلی و مطالعه‌ی نقش

شیعیان در عصر سلجوقی است. خوشبختانه دو اثر ارزشمند از علمای شیعه در این خصوص از آن مقاطع زمانی باقی مانده است که اطلاعات منابع دیگر، تا حدود زیادی مطالب آنها را تأیید می‌کنند. در مقدمه‌ی مقاله به معرفی مختصر این دو اثر اشاره شد و در ادامه بیشتر آنها را خواهیم شناخت.

سلطه‌ی آل بویه بر مرکز خلافت عباسی؛ تحولی اساسی در سیر اندیشه سیاسی خلافت در جهان اسلام به شمار رفته است. به اعتقاد کسانی مانند بیرونی تسلط آل بویه بر بغداد، تغییری بنیادی در امر خلافت بود. او انتقال قدرت از آل عباس را در اواخر ایام متقی و اوائل کار مستکفی مسلم می‌داند.^۱ احمد معزالدوله پس از فتح بغداد قصد داشت خلیفه‌ی عباسی را سرنگون و خلیفه‌ی علوی جایگزین کند، اما با دوراندیشی و توصیه‌ی وزیرش از این اقدام منصرف و به تغییر خلیفه در خاندان عباسی اکتفا کرد. در ایام سلطه‌ی آل بویه بر دستگاه خلافت، از خلافت نامی بیش نماند و سلاطین آل بویه هر زمانی اراده کردند؛ به تغییر خلفا پرداختند. به طور نمونه جرفاذقانی به عضدالدوله اشاره دارد که چون خلیفه الطائع لله، با او در امور مشورت نمی‌کرد و اقداماتی برخلاف میل عضدالدوله انجام می‌داد و سبب پیدایش خلل در امور شده بود؛ عضدالدوله القادر بالله را به جای او انتخاب کرد.^۲ بنابر این پایه‌های ظاهرا مستحکم خلافت دچار ضعف و سستی شده بود.

با فاصله زمانی نسبتا اندکی فعالیت‌های گروه‌های مختلف شیعه گسترش یافت و سقوط آل بویه در بغداد نیز مانع رشد آن نشد. پژوهش‌ها در خصوص فرقه‌های شیعه‌ی عصر سلجوقی، اطلاعات مفیدی را بیان می‌کنند که برگرفته از مطالب در منبع یادشده؛ یعنی النقص و تبصره العوام است. مولف مقاله دین در دوره سلجوقی بخشی از این فرقه‌ها را چنین معرفی می‌کند:

ناصری: این گروه در قرون 5 و 6 هجری فعال و شامل غلات شیعه بودند که برای حضرت علی (ع) صفت خدایی و نیمه خدایی قائل بودند و البته سایر شیعیان آنها را کافر می‌دانستند.

زیدیه: آنها از دستجات نسبتا نیرومند شیعه، در دوره‌ی سلجوقی محسوب می‌شدند و در نواحی گرگان، طبرستان، گیلان و دیلم ساکن بودند. آنها به نام ائمه‌ی خود خطبه می‌خواندند و به نام آنها سکه می‌زدند.

اسماعیلیه: اسماعیلیان در اکثر مناطق ایران و جهان اسلام پراکنده و از قدرت فراوانی برخوردار بودند. مقالات و کتب فراوانی در خصوص اقدامات و فعالیت‌های آنان در این قرون منتشر شده است.

امامیه یا دوازده امامی: آنها در مناطقی چون عراق عجم، خوزستان، کرمان، طبرستان، دیلم و... پراکنده و با خلافت عباسی در ستیز بودند.^۳

راوندی شهرهایی چون قم، کاشان، آبه، طبرس، فراهان و... را از مراکز شیعیان دانسته است.^۴ قزوینی رازی از علمای شیعه‌ی قرن ششم است که اثر بسیار ارزشمند خود را در سال 560 ق تدوین نموده و اطلاعات فراوانی از آن مقطع زمانی در خصوص فرق اسلامی و پراکندگی شیعیان و اهل تسنن و اختلافات موجود آنان، در آن محدوده‌ی زمانی به دست می‌دهد. این اثر در پاسخ به یک عالم سنی که به تازگی از تشیع به تسنن پیوسته و مجموعه‌ای از ایرادات و اتهامات علیه تفکر شیعه را، در کتابی تحت عنوان فضائح الروافض انتشار داده، نوشته شده است. مولف کتاب نقض مناطقی چون یمن، طائف، مکه، کوفه، اکثر سرزمینهای جیلان و جبال دیلمان را مسکن زیدیان می‌داند و حدود شام را محل استقرار اسماعیلیان. سپس بخش وسیعی از مناطق شامل حلب، حران، کوفه، بغداد، مشاهد ائمه، مشهد، قم، کاشان، آوه، سبزوار، گرگان، استرآباد، دهستان، جربادقان، همه بلاد مازندران، بعضی از دیار طبرستان، ری و... را شیعه‌ی اصولی و امامتی معرفی می‌کند.^۵

از مطالب بیان شده، گستردگی جمعیت‌های شیعی در عصر خوارزمشاهی تا حدودی به دست می‌آید و مشخص می‌شود که آنها گروهی قابل توجه به شمار می‌آمده‌اند. اما شیعیان چه فعالیت‌های فکری و فرهنگی داشته‌اند و اندیشه‌های خود را چگونه حفظ و آن را گسترش می‌داده‌اند؟ از مطالعه در منابع یاد شده به این موضوع واقف می‌شویم. آنها از طریق گسترش مدارس دینی و تالیف آثار متعدد علمی و اعتقادی به تقویت مبانی شیعی مبادرت می‌کردند. مولف کتاب نقض بیان می‌کند که اگر بخواهیم مدارس سادات را در خراسان، مازندران، شهرهای شام، عراق، قم، کاشان، آبه و ری فهرست کنیم؛ طومار مفصلی خواهد شد.^۶ او طی بحث مفصلی به ذکر اسامی مدارس و اساتید شیعیان در نقاط مختلف کشور و تعداد شاگردان آنها می‌پردازد. او از سلجوقیان به نیکی یاد می‌کند و در بیان حمایت آنان از فعالیت‌های این مدارس اشاره می‌کند که:

«... و حقیقت آنست که در بلاد عالم و بسیط زمین و فسحت دنیا، هر خیری که در مسلمانی ظاهر میشود؛ از مدارس و مساجد و خانقاهها و سنتهای نیکو و رفع بدعتها، همه ببرکات قوت و تیغ آل سلجوق، رحم الله الماضین منهم و انسا عمرالباقین...»^۷

آداب و شعائر شیعیان نیز در شهرهای مختلف ایران حتی در حضور امیران ترک، بزرگان و لشکریان سلجوقی اجرا می‌شد، به طور نمونه قزوینی اشاره می‌کند:

«... بهمدان گرچه مشبهه را غلبه باشد، برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان هر سال مجدالدین مذکر همدانی، در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید و خواجه امام نجم بلمعالی بن ابی القاسم بزاری بنیساپور با آنکه حنیفی مذهب بود، این تعزیت بنهایت کمال داشتی، دستار بگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی... در سنه خمس و خمسین و خمسمائه...»^۸

او همچنین از فعالیت‌های مناقب خوانان در مناطقی چون قم، کاشان، آبه و بلاد مازندران و سبزوار یاد می‌کند که در کوچه و بازار مناقب حضرت علی (ع) را بر می‌شمردند. قزوینی در برابر ایراد مولف فضائح الروافض که: «ترکان ندانند که مناقبیان چه خوانند» پاسخ تندی می‌دهد و بیان می‌کند که سکوت آنان به دلیل علم، تعقل و کشورداری ترکان و اعتقاد درست و احترام نسبت به امیرالمومنین (ع) است و نه چیز دیگر^۹. از نوشته‌های مولف فضائح الروافض چنین بر می‌آید که گسترش فعالیت‌های شیعی سبب نگرانی شدید هواداران خلافت عباسی شده است. آزادی بیان رایج برای شیعیان و به کارگیری گسترده آنان در امور دیوانی ترکان؛ خشم او را برانگیخته و سبب عصبانیت او شده است.^{۱۰}

این نکته‌ی مهمی است که خواجه نظام الملک نیز در سیاستنامه به آن اشاره کرده است^{۱۱}. این دوره همچنین عصر تجدید حیات تشیع به لحاظ پیدایش و رشد آثار شیعی است. تفسیر ابو جعفر طوسی، تفسیر جمال الدین رازی، تفسیر مجمع البیان شیخ طوسی^{۱۲}، کتاب النقص قزوینی، کتاب تبصره العوام حسنی رازی، فقط بخشی از این آثار هستند. رسول جعفریان طی بحث مفصلی در خصوص وضعیت شیعیان در این مقطع زمانی، فهرستی از علما، مدارس، فرق و روابط شیعیان، با تکیه بر منابع دست اول در اختیار مخاطبین قرار می‌دهد^{۱۳}. مولف تبصره العوام فی معرفه مقامات الانام که قدیمی‌ترین نسخه‌ی موجود علمای امامیه در فن ملل و نحل در نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری است، بیان می‌کند که، فخر رازی در جامع خوارزم در حضور چندین هزار کس از خواص و عوام روایتی را از حضرت علی (ع) در خصوص خمر معاویه و آویختن صلیب در گردنش بیان

می‌کرد^{۱۴}. صرف نظر از این تسامح و تساهل در تحمل اندیشه دیگران در زمینه فکری؛ یکی از محققان که در باب خوارزمشاهیان پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده است، اعتقاد دارد که، دوره حکومت سلطان محمد از انسجام لازم برخوردار نبوده و ضعف و پراکندگی به ویژه در زمینه دینی، قلمرو او را فرا گرفته بود. فقدان یگانگی دولت خوارزمشاهی در دوره‌ی حکومت سلطان محمد؛ به لحاظ نقطه نظر سیاسی و فکری و آشفتگی در زمینه‌ی توسل به اندیشه‌ی ای بخصوص و گرفتاری و حیرت در این زمینه از ویژگی‌های دولت او است^{۱۵}، اما مولف مقاله‌ی مکتب اعتزال خوارزم در روزگار خوارزمشاهیان چنین اعتقادی ندارد و به نکات قابل توجهی در زمینه رشد فکر و اندیشه در حوزه و قلمرو آنان اشاره دارد.

او ضمن معرفی خوارزم و تاریخچه پیدایش و گسترش مکتب اعتزال و ویژگی‌های آن و سابقه توسعه‌ی آن در خوارزم، می‌نویسد از ویژگی‌های مهم خوارزم در سه دهه فرمانروایی محمد خوارزمشاه، وجود امنیت و آسودگی خیال برای دانشمندان و متفکران بوده است. در سایه‌ی حسن سیاست و عدالت او و به برکت درآمد هنگفت از شاهراه تجاری، چنان رفاه و امنیتی فراهم آمد که انبوهی از دانشمندان به این سرزمین مهاجرت کردند.

او فهرست نسبتاً مفصلی از دانشمندان مهاجر به منطقه‌ی خوارزم؛ در زمان سلطان محمد ارائه می‌دهد. مولف اشاره می‌کند که بی تردید حیات علمی و اجتماعی خوارزم، بی ارتباط با موقعیت جغرافیایی این خطه نبوده است. این سرزمین به واسطه موقعیت اقتصادی و بازرگانی نقطه تلاقی و شاهراه تجاری کاروان‌های تجاری چین، هند، روسیه، بلغار و اروپای شمالی بود و از این جهت اقوام ملت‌ها، ادیان، مذاهب و اندیشه‌های گوناگونی را در جامعه خود پذیرا شد. تنوع ادیان و مذاهب و حضور ملیت‌های مختلف در آن؛ خوارزمیان را به نوعی تسامح و تساهل فکری و فرهنگی رهنمون ساخت. رقبای خوارزم یعنی خراسان و ماوراءالنهر در این شرائط زمانی از جهات دینی و اجتماعی وضعیت مناسبی نداشتند و مجادلات و دسته بندی‌های خونینی میان شافعیه و حنفیه با یکدیگر و اختلافات آنان با کرامیه در جریان بود. همانگونه که اشاره شد مردم خوارزم همگی معتزلی مذهب بودند. مردمان شهرهایی چون جرجانیه با علم کلام آشنایی داشتند و در کوچ و بازار بدون تعصب به مناظره‌های کلامی می‌پرداختند. چون از کسی تعصب می‌دیدند به او اعتراض می‌کردند و پیروزی در مناظره را جز با استدلال، امری زشت می‌دانستند. طبیعی بود که این اعتقاد؛ خوارزمیان را از حیث

اجتماعات دینی، سخت مدافع آزادی افکار می‌کرد. قرابت تفکرات و اندیشه‌های امامان معتزلی با ائمه‌ی زیدیه و به ویژه امامیه و پیروی دانشمندان امامیه نظیر ابن بابویه، حسن بن موسی نوبختی، شیخ مفید و شریف مرتضی، از علم کلام و اسلوب اعتزالیان^{۱۶}؛ در برقراری مناسبات صمیمانه خوارزمیان و شیعیان تأثیرات بسزایی داشت. مسلماً این روند بر تحولات سیاسی منطقه و روابط سلطان محمد، با شیعیان نیز تأثیرگذار بود..

خوارزمشاهیان و خلیفه الناصر

روند اختلافات و جدایی خوارزمشاهیان از دوره اتسز و به ویژه از حکومت تکش آغاز شده بود. برقراری روابط دوستانه با شیعیان نیز به این دوره برمی‌گردد. پس از تصرف مناطقی در شمال ماوراءالنهر چون بارجلیخ کنت، سغناق، رباطات و طغائین، توسط تکش، در راستای سیاست دینی او؛ مبنی بر گسترش مرزهای سیاسی اسلام و زدودن نشانه‌های کفر، در مناطق شمالی جیحون، شهرت او به عنوان یک غازی در دنیای اسلام بیشتر جلوه کرد. او همچنین قبچاق‌ها را با خود بر ضد به اصطلاح ملاعین ختا متحد کرد و توانست تا ولایت کفار یعنی طراز پیشروی نماید^{۱۷}. او حتی مقاصد سیاسی حکومت خوارزمشاهی را در مقابل خلافت عباسی دنبال و برای تضعیف آن با امام ابو محمد عبدالله بن حمزه، ملقب به منصور بالله؛ پیشوای زیدیه که در سال 593 ق به همراه بدرالدین و محمدبن احمد از امرای آل رسول قیام کرده بودند، تماس برقرار کرد و این قیام را که در دیلم، ری، گیلان و حجاز با حرکت زیدیه و قناده بن ادريس؛ شریف مکه، هم زمان شده و خلافت عباسی را به شدت به مخاطره انداخته بود، مورد حمایت مادی و معنوی خود قرار داد^{۱۸}.

الناصر بدلیل ناکامی‌های خود و وزیرش در برابر تکش، تحف و هدایایی برای او فرستاد، مناطقی را به او واگذار و به پسرش محمد، لقب قطب الدین داد^{۱۹}. خلیفه همچنین پس از شکست نیروهایش به دنبال حمله‌ی تکش در سال 592 هجری به عراق، شیعیان اسماعیلی را علیه او برانگیخت و اسماعیلیان نیز نظام الملک سعدالدین مسعود وزیر تکش را کشتند، البته آنها وی را مسئول حمله‌ی تکش به قلعه‌ی قاهره در حدود رودبار الموت قزوین می‌دانستند.

نفوذ شیعه در خوارزم زیاد بود، شاید به این علت که این منطقه پایگاه سنتی معتزله‌گرایی به شمار می‌رفت. احتمالاً به این دلیل است که راوندی به بدی از خوارزم و خوارزمیان یاد می‌کند و

یک علت مهم؛ ارتباط آنها؛ از نظر او با رافضیان است. در جریان لشکرکشی خوارزمشاهیان به ری؛ برای نبرد با هواداران خلیفه، راوندی به موضوع اشاره و آن اتفاق را نتیجه تلاش و فتنه‌انگیزی شیعیان کاشان می‌داند و بر آنان لعنت می‌فرستد. او معتقد است که تحریکات آنان سبب یورش سپاه خوارزمشاه و خونریزی، ویرانی و غارت آنجا شده است و سپس به تندی حکم می‌دهد که از هفتاد و دو فرقه اسلام، هیچ یک را ملحد نمی‌توان گفت؛ الا رافضیان را^{۲۰}.

راوندی یک سه بیته را در کتاب *راحه الصدور* خود آورده است، که عمق کینه‌ی او را نسبت به شیعیان نشان می‌دهد:

خسرو هست جای باطنیان	قم و کاشان و آبه و طبرش
آب روی چهار یار بدار	واندرین چار جای زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه	تا چهارت ثواب گردد شش ^{۲۱}

در دوره‌ی سلطان محمد در رابطه با خلافت چیزی تغییر نکرد و روابط به تیرگی بیشتری منجر شد. ملاحظه کردیم که تکش به بغداد لشکر کشید، با منصور بالله؛ پیشوای زیدیه تماس برقرار کرد و هر اقدامی را در زمینه‌ی تحکیم قدرتش در برابر خلیفه لازم بود، انجام داد.

سلطان محمد در آغاز کار خود سفیری به بغداد فرستاد و رسماً از خلیفه الناصر تقاضا کرد نام او در خطبه، به همراه نام خلیفه بیان شود؛ ولی جواب مناسبی دریافت نکرد. در پاسخ به مجیرالدین خوارزمی نماینده سلطان محمد، مبنی بر واگذاری منشور سلطنت و ذکر نامش در خطبه، خلیفه الناصر شرایط زمانی وقت و ضعف خلافت و اقدامات دشمنان خلافت در بغداد؛ از جمله شیعیان را دلیل صدور منشور سلطنت برای طغرل و خواندن نام او در خطبه ذکر می‌کند. اکنون پاسخ او به سلطان محمد این است که برای جایگاه خلافت و شخص خلیفه سزاوار نیست، تحکم زیر دست خود را بپذیرد^{۲۲}.

در واقع خلیفه با این رفتار نشان داد که سلطنت او را به رسمیت نمی‌شناسد. این مساله سرآغاز تنش‌ی تند در روابط دو طرف شد. مولف کتاب تاریخ سیاسی اسلام، عدم پذیرش تقاضای سلطان محمد از سوی خلیفه الناصر و حذف نام خلیفه از خطبه را، ناشی از تمایلات شیعی خوارزمشاه می‌داند^{۲۳}.

خلیفه الناصر و تشیع

خلیفه الناصر طولانی ترین مدت خلافت- در حدود 48 سال- را در میان خلفای عباسی داشته است. به زیرکی و توانمندی او نیز اشارات فراوانی شده است. او به هنگام ولیعهدی با امور مملکتداری آشنا بوده و نامش در خطبه و سکه در کنار نام پدرش المستضی خوانده می شد^{۲۴}. خوافی او را مردی عظیم فاضل، شجاع و صاحب رای می داند^{۲۵} و ستاندن بیت المقدس از دست فرنگان را از اقدامات او برمی شمرد. در این زمان اهل فتوت در اقصی نقاط جهان اسلام به فعالیت و تکاپو مشغول بودند و الناصر با موقعیت سنجی به آنان پیوست. الناصر با تیزی، نه تنها فتوتیان را با خود همراه ساخت و بدنبال برقراری پیوند دوستی با غوریان، اتابکان آذربایجان، فارس و... بود، بلکه برای ایجاد اتحاد مذهبی میان نیروهای مذهبی جامعه؛ همچون شیعیان اثنی عشری و شیعیان اسماعیلی نیز اقداماتی انجام داد. او از وجود اسماعیلیه حداکثر بهره را در جهت پیشرفت سیاست‌های خود برد. جلال الدین حسن اسماعیلی ملقب به نومسلمان را حمایت کرد و با شیعیان اثنی عشری نیز ارتباط برقرار نمود،^{۲۶} در همین راستا بود که اسماعیلیان به اقدامات کینه توزانه ای در برابر دولت خوارزمشاه دست می زدند. اسماعیلیان با دوتن از دشمنان عمده خوارزمشاهیان، یعنی خلیفه عباسی در مغرب و مغولان در مشرق دارای روابط دوستانه بودند.^{۲۷}

خلیفه برای خنثی کردن اقدامات سلطان محمد به جلب نظر شیعیان اثنی عشری پرداخت، به طوری که تساهل او در رابطه با شیعیان و حتی به کارگیری آنها در مناصب دولتی، به گونه ای بود که، برخی احتمال داده اند خلیفه شیعه بوده است.^{۲۸} مولفین کتاب تاریخ خوارزمشاهیان^{۲۹} مجموعه ای از منابع را بر می شمارند که از خلیفه الناصر، به عنوان یک شیعه، یا کسی که تمایلات شیعی داشته است اشاره می کنند:

«... او از افاضل خلفا بود و در علوم متبحر، تشیع او شایع، احکام ائمه اهل بیت را چون عم خود

معتقد بود...»^{۳۰}

«... الناصر شیعه بود و برخلاف آباء و اجدادش به مذهب امامیه تمایل داشت...»^{۳۱}

«... خلیفه الناصر متمایل به تشیع بوده است...»^{۳۲}

«... الناصر شیعه بوده...»^{۳۳}

و البته بخش دیگری از منابع که ضرورتی بر تکرار آنها نیست.

نکته‌ی قابل توجهی که باید در آن تامل نمود، آن است که سی و سه سال از مدت خلافت الناصر، با وزارت دو تن از شیعیان سپری گردید. این مساله از سویی نشان دهنده قدرت فزاینده شیعیان و حضور فعال آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و از سوی دیگر؛ تمایل خلیفه به فعالیت شیعیان اثنی عشری در دستگاه خلافت است.^{۳۴}

آن دو وزیر عبارت بودند از نصیرالدین ناصر بن مهدی بن حمزه الحسینی که اصلاً از مازندران بود و در ری پرورش یافته بود و دیگری مؤند الدین عبدالکریم برز قمی؛ که ابتدا در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه بود^{۳۵} و وقتی برای ماموریتی به بغداد رفت، خلیفه او را به وزارت خود انتخاب و نزد خویش نگهداشت، هندوشاه اشاره دارد که سید نصیرالدین بن مهدی، هم وزیر بود و هم نقابت بلاد عجم یافت و سپس نقابت طالبیان را او همچنین به شیطنت‌های عمال خلافت علیه وزیران علوی و حمایت خلیفه الناصر از این وزرا اشاره دارد.^{۳۶}

عوامل اختلاف خلیفه الناصر و سلطان محمد خوارزمشاه

قبل از پرداختن به طرح خلیفه‌ی علوی توسط سلطان محمد در برابر الناصر به بخشی از عوامل تنش‌ها در روابط طرفین اشاره می‌کنیم.

دشمنی خلیفه با خوارزمشاه، تحریک غوریان علیه خوارزمشاهیان توسط خلیفه، تحریک قراختائیان، تحریک نایمانها و کوچک خان، مقدم داشتن علم اسماعیلیان بر حجاج خوارزمشاه در ایام حج، طرح کشتن والی مکه به تحریک خلیفه توسط اسماعیلیان، قتل اغلمش نماینده سلطان در عراق، تحریک چنگیزخان توسط خلیفه علیه خوارزمشاهیان، امتناع خلیفه از اقدام به جهاد علیه فرنگیان و... که موارد یاد شده^{۳۷}، توسط منابع همان عصر مورد تأیید قرار گرفته است، از جمله جوینبی با اشاره به وجود روابط غیر دوستانه خلیفه الناصر با سلطان محمد، به سفر حج مادر حسن نو مسلمان و هم زمان کاروان حجاج خوارزم و تقدم عمدی کاروان اسماعیلیان سابق، بر کاروان خوارزم در عراق و پیشی گرفتن آنان به امر خلیفه، پرداخته و آن را از عوامل عمیق شدن کینه‌ها می‌داند.^{۳۸}

رشیدالدین هم با همین مضامین به بیان واقعه پرداخته است.^{۳۹} مولف سیرت جلال الدین نیز به موضوع اشاره و به ذکر تعداد سپاهیان سلطان در لشکرکشی به بغداد که بالغ بر چهارصد هزار نفر بود، می‌پردازد.^{۴۰} مجمل فصیحی نیز این موضوع را از نظر دور نداشته است.^{۴۱}

جوینی به عوامل تنش زای دیگر در روابط طرفین نیز اشاره دارد و به مکاتبات محرمانه خلیفه با خانان قراختای و غور و برانگیختن آنان بر علیه سلطان محمد و نیز اعزام فدائیان اسماعیلی برای قتل اغلمش، نماینده سلطان در عراق می‌پردازد که سلطان پس از فتح غزنه؛ بر بخشی از این نامه‌ها دست یافت. نکته دیگری که جوینی به آن اشاره نموده است؛ بیان این مطلب است که سلطان محمد درجه و رتبه خود را عملاً از آل بویه و سلجوقیان کمتر نمی‌دانست.^{۴۲}

این دلایل سبب تصمیم سلطان محمد برای عزل خلیفه‌ی عباسی و معرفی خلیفه‌ی غیر عباسی و لشکرکشی به بغداد شد که اشاره خواهد شد. اما ناکامی سلطان در اسدآباد همدان، در اثر بارش برف شدید از سوی مورخین حامی خلافت، با واکنش جالبی روبرو شد؛ چنان که جوینی با ذکر آیه‌ی ولله جنود السموات و الارض و کان الله عظیم حکیمان از آن به عنوان معجزه‌ی دین محمدی یاد کرد.^{۴۳}

شیعیان، خلیفه و سلطان

تمایل خلیفه به بهره‌گیری از شیعیان در امور اجرایی و تا سطح وزارت از یک سو و فراهم نمودن زمینه جهت فعالیت مختلف برای آنان، تا حدی که خود متهم به تمایلات شیعی شود، چه دلایلی ممکن است داشته باشد؟ او با چندین واقعیت به طور هم زمان مواجه بود. تهدیدات اروپائیان و صلیبی‌ها، تهدیدات فاطمیون در شمال آفریقا، تحرکات اسماعیلیان در سراسر قلمرو خلافت، تهدیدات جدی از نواحی شرق و سلاجقه و خوارزمشاهیان، وجود نحله‌ها و فرقه‌های متنوع در عالم اسلامی و درگیری‌های آنان و خاطره‌ی ناخوشایند سلطه‌ی آل بویه، بر دستگاه خلافت و... حقایقی بود که خلیفه‌ی زیرکی چون الناصر عمیقاً آن را درک کرده و در پی اتخاذ تدابیر لازم برای کنترل اوضاع بود.

بنابراین او در صدد بازسازی اساسی خلافت عباسی و پایه‌های سست آن بود. او روابط خلافت را با فاطمی‌ها ترمیم نمود. اسماعیلیان را جلب و جذب و از آنها در جهت اهداف خود استفاده کرد. به

منظور دفع ترکان در شرق از یکی در برابر دیگری حمایت کرد، همسایگان آنان نظیر غوریان، قراخانیان و سایرین را به سراغشان فرستاد و به دنبال مدارا با شیعیان؛ خطر فاطمی‌ها، بازماندگان آل بویه و اسماعیلیان خطرناک را، در برابر خلافت دفع کرد.

او در سایه‌ی این سیاست زیرکانه؛ به ایجاد بناهای جدید، مراکز عام المنفعه، و سیستم کنترلی قوی در زوایای جامعه پرداخت و اشراف فوق العاده‌ای بر تحرکات درون و بیرون دستگاه خلافت برقرار ساخت و مورد ستایش بسیاری از هواداران خلافت عباسی قرار گرفت. تکیه بر شیعیان؛ زهر تلخی بود که حملات گزنده‌ی او را از سوی وفاداران به سنت متوجه او ساخت، ولی در سایه‌ی همین سیاست فراگیر و باز، موفق به انجام اهداف خود در دفع خطرات از دستگاه خلافت شد.

از سوی دیگر سلطان محمد نیز بیکار ننشست و به دلائلی که بیشتر اشاره خواهد شد به سراغ شیعیان رفت.

اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که سلطان محمد با چه هدفی به معرفی یک فرد علوی به جای خلیفه الناصر پرداخت. صرف نظر از قدرت فاطمیان به عنوان یک تهدید علیه خلافت عباسی در غرب قلمرو خلیفه؛ و مطالعه و تمرکز بر وقایع مرتبط با آل بویه، چند احتمال دیگر را می‌توان مورد بررسی قرار داد.

نکته‌ی نخست تجربه‌ی تکش و توسل او به تهدید نظامی و لشکرکشی به بغداد و از همه مهمتر طرح حمایت از پیشوای زیدی منصور بالله بود، که در نهایت خلیفه را وادار به عقب نشینی و در نظر گرفتن تشریفات فاخر و صلوات وافر و واگذاری منشور سلطنت ممالک عراق، خراسان و ترکستان به تکش شد.

منابع، خلافت عباسی و دولت آنان را خراسانی و شرقی می‌دانستند^{۴۴} و خلیفه‌ی تاریخ دان می‌دانست که ابناء الدوله همان گونه که دولت از امویان به عباسیان انتقال داده اند؛ ممکن است باردیگر سودای چنین کاری داشته باشند، چنان که در خصوص اقدام تکش چنین احتمالاتی مطرح شده است.

سلطان محمد نیک دریافته بود که گردانیدن حکومت از خلیفه‌ی ای به خلیفه‌ی دیگر، آن چنان که آل بویه^{۴۵} و ترکان دیگر انجام داده اند؛ مشکلی را حل نخواهد کرد و خلیفه‌ی مقبول و مطمئن

را نیز نخواهد ترساند، ولی با وسعت فعالیت شیعیان از فرقه‌های مختلف، که در منابعی نظیر النقض، تبصره العوام، سیاستنامه، راحه الصدور و... اشاره شد، ممکن است او را به تامل در مناسباتش با سلطان خوارزمی وادارد. آن گونه که از نوشته‌های منابع برمی آید خلیفه الناصر در میان مردم و هواداران عباسیان نفوذ و طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشته است و به زیرکی و کاردانی شهره بوده است؛^{۴۶} بنابراین تهدید او توسط فردی از خاندان عباسی خیلی منطقی و موجه به نظر نمی‌رسد. با توجه به همهی این جوانب او راهی را رفت، که تکش آزموده و در آن موفق شده بود.

شبه خلیفه علوی

سلطان محمد با آگاهی از این زمینه‌ها به سراغ فردی علوی به منظور نصب او به خلافت رفت. اما این علوی یعنی علاءالملک ترمذی که بود. منابع از او با تعابیر و القاب مختلف از جمله علاءالملک علوی،^{۴۷} علاءالملک قندوزی،^{۴۸} علاءالملک صاحب قندوز،^{۴۹} سید علاءالملک قندوز،^{۵۰} سید علاءالدین علوی،^{۵۱} سید علاءالملک ترمذی،^{۵۲} علاءالدین علوی^{۵۳} و سید علاءالدین ترمذی^{۵۴} یاد کرده‌اند.^{۵۵} البته در صحت این نکته جای تردید هست که اشاره‌ی همهی این افراد به فرد واحدی باشد.

دو روایت در مورد نسب او در دست است: قوام الدین علاءالملک محمد بن السید الاجل نظام الدین محمد النقیب ببلخ محمد بن السید الاجل شمس الدین ابی جعفر النقیب ببلخ ابن طاهر^{۵۶} علاءالدین ابوالمکارم محمد بن جعفر طاهر بن محمدالحسینی البلخی السید المحدث.^{۵۷} او از بزرگان سادات بود و پدرانش در بلخ و ترمذ و غزنه و طخارستان نقابت علویان را داشتند. مردی فاضل و ادیب بود که اشعاری نیز از او به جا مانده است. از شاگردان امام فخر رازی و داماد او بوده و کتابی درباره انساب طالبین به نام حظیره القدس داشته است. در این که آیا وزارت سلطان محمد را داشته است یا خیر منابع اتفاق نظری ندارند.^{۵۸} جوینی در این خصوص و پس از بیان مقدماتی در مورد علل تیرگی روابط سلطان محمد و خلیفه الناصربه موضوع عدم صلاحیت و استحقاق الناصر از نظر سلطان برای ادامه خلافت و جلب موافقت و اخذ فتوای علمای خوارزم، توسط سلطان محمد اشاره می‌کند و به برکناری آل عباس و انتقال خلافت به یکی از سادات علوی به نام علاءالملک ترمذی می‌پردازد.^{۵۹}

از مورخین هم عصر، ظاهراً فقط جوینی به موضوع اشاره دارد، زیرا علیرغم حضور مورخین متقدم عصر، همچون ابن اثیر در موصل، عوفی در خوارزم، نسوی در خوارزم، سبط بن جوزی در دمشق و جوزجانی در خوارزم، غور و دهلی هیچیک اشاره ای به موضوع علاءالدین ترمذی خلیفه‌ی علوی نداشته‌اند. بعضی احتیاط نسوی و عوفی را در راستای سلب اتهام از ولی نعمت خود، یعنی سلطان محمد از توطئه علیه خلیفه مسلمانان می‌دانند. البته خوافی ذیل حوادث سال 580 ق به موضوع اشاره و از ترمذی یاد می‌کند و بر این نکته تاکید دارد که امام فخرالدین رازی جزء فتوا دهندگان در این جریان بوده است.^{۶۰} به دنبال بازگشت بی نتیجه سلطان محمد از لشکرکشی به بغداد در نیشابور و هنگام ایراد خطبه‌های نماز توسط خطیب وقت، او اجازه‌ی ذکر نام خلیفه الناصر را نداد؛ نه به دلیل آن که دشمنی خود را با او نشان دهد، بلکه به بهانه مرگ خلیفه از این اقدام جلوگیری کرد. او سخنی از عدم استحقاق خلیفه بر زبان نیاورد و شاید این امر اهمیت مقام الناصر را در میان مسلمانان اهل سنت بیان کند.^{۶۱} مولف تاریخ جلالی از پشیمانی سلطان از اقدام علیه خلیفه الناصر یاد می‌کند و رعایت حرمت خلیفه را بر هر متدین خردمند و معتقد به بهشت و دوزخ، واجب می‌داند و اعتقاد دارد که ایزد خانواده عباسیان را، به فرشتگان آسمان یاری و هرکه خصومت آنان را برگزیند؛ جز زیان دو جهان سودی نمی‌بیند.^{۶۲}

جوینی به رویداد دیگری در نیشابور اشاره دارد که در آن کزلی از خویشان مادری سلطان محمد و حاکم نیشابور به قیام علیه سلطان مبادرت می‌ورزد و در جریان آن جمعی را از جمله سید علاءالدین علوی و اصحاب دیگر و قاضی القضاات رکن الدین مغیثی و بزرگان را به اسارت می‌گیرد و از آنها به عنوان گروگان استفاده می‌کند. در این جریان شرف الملک وزیر نیز جزء اسرا بود که به درخواست حاکم ترشیز، همه‌ی آن افراد آزاد شدند.^{۶۳} اکنون برای ما مشخص نیست که این شخص با علاءالملک ترمذی فرد واحدی است یا خیر، اما او و جمعی که به گروگان گرفته شده‌اند؛ از صاحب منصبان مورد احترام سلطان محمد هستند.

در ادامه‌ی این جریان جوینی به ذکر زیارت مشهد توسط سلطام محمد می‌پردازد که این موضوع هم در نوع خود قابل تامل می‌نماید.^{۶۴} علت زیارت سلطان از مشهد چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ اکنون برای ما مشخص است که هم سلطان و هم خلیفه هردو روابط خوبی با شیعیان امامی داشته‌اند و در این موضوع تردیدی نیست، اما علیرغم وجود قرآنی از احترام سلطان و خلیفه به شیعیان، بعید نیست هردوی آنها از جایگاه شیعیان به عنوان ابزاری در جهت اهداف سیاسی خود

بهره برده باشند، زیرا به طور مثال در مورد علاءالملک ترمذی نه قبل و نه بعد از این وقایع در دربار سلطان محمد سخنی در میان نیست. آن چه از مطالعه‌ی منابع بر می‌آید، حکایت از گسترش تفکر شیعی و احیاء آثار شیعه و نفوذ شیعیان دارد. بنابر این طبیعی است که از وجود آنها در ایجاد معادله‌ی قدرت و تنظیم روابط میان سلاطین و خلفا استفاده شود. بعضی از دولت‌های مرتبط با خلافت نیز احتمالاً روابط خود را با شیعیان بر این اساس تنظیم می‌کردند، حتی در دربار غوریان با توجه به اسامی بعضی از سلاطین غور مانند محمد، عباس، حسن و حسین و رفتار مناسب آنها با سادات و علویان، به نظر می‌رسد که همچون مسلمین دیگر به وابستگیان خاندان پیامبر (ص) احترام می‌گذاشتند^{۶۵}. البته علاءالدین حسین جهانسوز و رفتار او با علویان غزنین یک استثناء بود.

نتیجه گیری

شیعیان پس از واقعه‌ی کربلا در سال 61 هجری، به عنوان گروهی منسجم و فعال وارد عرصه‌های سیاسی، اجتماعی جهان اسلام شدند. از قیام زید و یحیی بن زید؛ تا تشکیل دولت علویان در طبرستان و حکومت آل بویه نقش آنان را پررنگ ملاحظه می‌کنیم. در شرایطی نیز که از قدرت و حاکمیت برکنار و ظاهراً در حاشیه قرار داشتند به بازسازی تفکر شیعی و احیاء فقه، کلام و مبانی اعتقادی خود، آن گونه که در عصر حاکمیت سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی اشاره کردیم، پرداختند. در این ایام نیز به دلیل توان و قدرت موثر از دید ساستمداران و سیاست گذاران به دور نمی‌مانند و تلاش می‌شود؛ در تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه، مورد توجه و استفاده قرار گیرند.

دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی آن گونه که به نقل از منابع همزمان اشاره کردیم، عصر ارتقاء عقیدتی و بازسازی فقه و فرهنگ تشیع بود. تسامح سلاطین ترک سبب احیاء همه جانبه‌ی آنان شد. گسترش مدارس دینی، ظهور اندیشمندان برجسته، حضور شیعیان در هرم قدرت در جایگاه وزیر، چه در دوره‌ی ترکان و چه در دستگاه خلافت عباسی و... حکایت از رونق فرهنگ تشیع و تاثیر مستقیم شیعیان در روابط خلافت و ترکان و نقش آفرینی آنان در معادلات قدرت دارد. این نقش مهم و تاثیرگذار بوده است، آن گونه که در این مقاله ملاحظه کردیم. این مطلب حکایت از لزوم انجام پژوهش‌های بیشتر و دقیق تر از این موضوع با تکیه و استفاده از منابع دست اول دارد، نکته ای که به نظر می‌رسد تا کنون به طور جدی به آن پرداخته نشده است.

یادداشت‌ها:

- 1 - بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، 1363، ص 203.
- 2 - جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر؛ ترجمه تاریخ یمینی به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بی‌نا، 1345، ص 298.
- 3 - باسانی، الکساندر، «دین در دوره سلجوقی»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، 1366، ج 5، ص 277.
- 4 - راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران: موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، 1333، ص 395.
- 5 - قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل، نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تصحیح میرجلال الدین محدث، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، 1351، ص 459.
- 6 - همان، ص 34.
- 7 - همان، ص 37.
- 8 - همان، ص 372.
- 9 - همان، ص 108.
- 10 - همان، ص 78.
- 11 - طوسی، خواجه نظام الملک، سیاستنامه، به کوشش جعفر شعار، تهران: جیبی، 1364، ص 53.
- 12 - قزوینی رازی، همان، ص 33.
- 13 - جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران: نشر علم، 1390، ص 605.
- 14 - حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصره العوام فی معرفه مقامات الانام، تصحیح عباس اقبال، طهران: مطبعه مجلس، 1313، ص 253.
- 15 - قفس اوغلی، ابراهیم، تاریخ خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: نشر گستره، 1357، ص 271.
- 16 - باوفای دلیوند، ابراهیم، «مکتب اعتزال خوارزم در روزگار خوارزمشاهیان 628-490 هـ.ق»، اصفهان: مجله پژوهش‌های تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره دوم، سال چهل و هفتم، دوره جدید سال سوم، پیاپی 10، تابستان 1390، ص 19.
- 17 - بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن موید، التوسل الی التوسل، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ، 1315، ص 38.

- 18 - با وفا، ابراهیم، «مناسبات سیاسی خوارزمشاهیان و عباسیان»، تهران: فصلنامه تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم، شماره 25، بهار 1385، ص 11.
- 19 - میرخواند، محمد بن خاوندشاه، تاریخ روضه الصفا، تهران: انتشارات خیام، 1388، ج 4، ص 398.
- 20 - راوندی، همان، ص 394.
- 21 - همان، ص 395.
- 22 - زیدری نسوی، نورالدین، سیرت جلال الدین یا تاریخ جلالی، تصحیح محمد علی ناصح، تهران: انتشارات سعدی، 1366، ص 19.
- 23 - ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه عبدالحسین بینش، تهران: نشر آرایه، 1374، ج 4، ص 112.
- 24 - خلعتبری، الهیار؛ شرفی، محبوبه، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران: انتشارات سمت، 1387، ص 62.
- 25 - خوافی، احمد بن جلال الدین، مجمل فصیحی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: انتشارات اساطیر، 1386، ج 2، ص 741.
- 26 - خلعتبری؛ شرفی، همان، ص 68: همچنین ر.ک: تیشنر، فرانتس، «الناصرلدين الله»، مجله وحید، سال 5، شماره 7، 1336.
- 27 - لوئیس، برنارد، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1371، ص 125.
- 28 - ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلیپایگانی، تهران: نشر علمی فرهنگی، ص 432.
- 29 - خلعتبری؛ شرفی، همان، ص 283.
- 30 - شوشتری، نورالله، مجالس المومنین، تهران: انتشارات اسلامی، 1366، ص 283.
- 31 - سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، مصر: بی نا، 1378ق، ص 451.
- 32 - الکتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات و الذیل علیها، تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالشفاعه، بی نا، ص 66.
- 33 - عمادالدین اسماعیل ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، مصر: مطبعه حسینیه، 1933، ج 3، ص 2.
- 34 - همان، ص 70.
- 35 - ابن طباطبا، همان، ص 344.
- 36 - نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات زبان و فرهنگ ایران، 1357، ص 332.
- 37 - خلعتبری؛ شرفی، همان، ص 59.

- 38 - جوینی، علاءالدین عطاملک، تاریخ جهانگشا، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، طهران: مطبعه مجلس، 1311، ج 2، ص 62.
- 39 - همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح کریمی، تهران: نشر اقبال، 1362، ج 2، ص 340.
- 40 - نسوی، همان، ص 19.
- 41 - خوفی، همان، ص 768.
- 42 - جوینی، همان، ج 2، ص 78.
- 43 - همان، ص 64.
- 44 - بیرونی، همان، ص 303.
- 45 - ر.ک: ترکمنی آذر، پروین، «آل بویه، عباسیان و تشیع»، فصلنامه تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم، شماره 25، بهار 1385، ص 83.
- 46 - نسوی، همان، ص 32.
- 47 - ابن ابی اصیبه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تصحیح نزار رضا، بیروت، 1965، ص 446.
- 48 - ابن الفوطی، منجم الاقاب و مجمع الاداب، تصحیح مصطفی جواد، دمشق، 1351، ص 1085.
- 49 - نسوی، همان، ص 46.
- 50 - جوینی، همان، ج 2، ص 197.
- 51 - همان، ج 2، ص 197.
- 52 - همان، ج 2، ص 97.
- 53 - ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام (وقایع سال‌های 601 تا 610)، بیروت، 1988، ص 209.
- 54 - بناکتی، فخرالدین، روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب، تصحیح جعفر شعار، تهران، 1348، ص 239.
- 55 - جعفری مذهب، محسن، «شبه خلیفه علوی سید علاءالملک ترمذی»، فصلنامه وقف میراث جاویدان، شماره 5، بهار 1373، ص 104.
- 56 - ازوارقانی، اسماعیل، الفخری فی انساب الطالبیین، تصحیح سید مهدی رجائی، قم، 1404ق، ص 62.
- 57 - جعفری مذهب، همان، ص 104؛ به نقل از ابن الفوطی، همان، ص 1085.
- 58 - جعفری مذهب، همان، ص 104.
- 59 - جوینی، همان، ج 2، ص 63.
- 60 - خوفی، همان، ج 2، ص 768.
- 61 - ابن اثیر، عزالدین، تاریخ الکامل، بیروت: بی‌نا، 1386ق، ج 26، ص 31.
- 62 - نسوی، همان، ص 27.

63 - جوینی، همان، ج 2، ص 45.

64 - همان.

65 - فروغی ابری، اصغر، تاریخ غوریان، تهران: انتشارات سمت، 1389، ص 216.